

چند بیت گردی

محمد سر برداشت

درست نیمه شب بود .

محمد جوان شیر دستور (= مانند)

سر بلند کرد

از دور آتشی فروزان بود .

محمد جوان جلو کش

گاه از پس گاه از پیش

بآتش نزدیک میشد .

محمد جوان شیرین است

یک ساعت ایستاده

پهلوانان خیمه زده اند

لشکری است بسیار تمام

محمد معطل مانده است .

محمد بسیار بی باک است .

از آنها خیمه ای تاق است

سواره نزدیک آن خیمه آمد. اسبش را

نگاه داشت، گفت : گویا من راه را گم

کرده باشم !

محمد مهد سهری هه لئناوه

نیوه شهو بو تهواوه .

محمد مهد لاوی شیر ده ستور

سهر هه لئنا بهره و ژور

آوریک دایسا له دور .

محمد مهد لاوی جله و کیش

جار له پاش و جار له پیش

له آوری ده چووه پیش .

محمد مهد شیرن لاوه

سه عاتیک زاوه ستاوه

کوپهک لئیان هه لداوه

لهشکریکی زور تهواوه

محمد مهد مه حتهل ماوه .

محمد مهد زور بی باکه

خیوه تیک لهوان تاقه .

به سواری هاته نیزیکی خیوه-

ته که، ولاغه که ی زاگرت، کوتی:

خو گه من زیگام هه تله کردووه!

هه لبت ته جهل ته منی هیئاوه

من زینگام لئی شیواوه

کافرن هه لیان داوه .

ئه گه رهاته بن خپوه ته که شه عره .

قسه ی بو دایکی ده گیزاوه .

شعره ده گهل گولندام

ده یکرد گو فتو گو و که لام .

ده یگوت: دایکی به جه وهدر

کارینکی گه وره م دیت به سهر

خه ون ده بینهی به شهر

هاته خه ونم پیغه مبهدر

ئه وه ی له شگری ده چته سهر .

ئه گه ر پیتم ده که ی متمانه

به منی گوت: ئه ی جانانه

ئه تو ده تهی میوانه

قه در ی میوان بزانه

قه زنه قهر بی ایمانه

بو ئه و ببه موسولمانه .

کو تی: ده بی ئه وه چه ملله تیک بن؟

کو تی: له و خپوه ته ده سوژیم، ده چه

خپوه تیکی دیکه .

جهان په یما ده خوژی

کیژ عاشق بو دهر په زی

گویا اجل مرا آورده

من راه را گم کرده ام

[اینان] کافرند خیمه زده اند .

اگر بکنار آن خیمه آمد ، شعره

برای مادرش سخن نقل میکرد .

شعره با گلندام

گفتگو میکرد .

میگفت: مادر با جوهر

کار بزرگی بسرم می آید

بشر خواب می بیند

پیغمبر بخوابم آمد

آنکه بر سر او لشکر میرود .

اگر بمن باور میکنی

بمن گفت: ای جانانه

تو مهمانت می آید

قدر مهمانرا بدان

غضنفر بی ایمان است

برای او (مهمان) مسلمان بشو .

[محمد] گفت: اینان چه ملتبی

باید باشند؟ گفت: از این خیمه بر

میگردم به خیمه دیگر میروم .

جهان پیما می غرید

دختر عاشق بود از خیمه بیرون پرید

چشمش بآن پسر افتاد
 [گفت]: تیر عشقت جگر مرا برید.
 تیر عشقت برید جگر مرا
 بجگرم زرگ^۱ زده ای
 پیش مرگت شوم^۲
 برایت سراپرده برافراشته ام.
 ای سوار چول و بیابان
 سرمن قربان تو گردد
 از من مهمان میشوی .
 سر و صدا راه مینداز
 در میان لشکر «خطر» وجود دارد
 روح فدای تو است .
 اسبش را گرفت
 با ترستی و دستبرد (= چالاکی)
 اسبش را جا بجا کرد
 محمد را به خیمه راهنمایی کرد
 بازوی مهمان را میگرفت
 او را وارد خیمه کرد .
 لحاف و دوشک مخمل
 این نور و آن نور گسترده شد
 یاقوت و گنج و گوهر

چاوی نهنگو ته کوژی :
 تیری آشقت جهر گمی بزى .
 تیری آشقت بزیمی جهر گه
 له جهر گت داووم زهر گه
 وه پیش توّم کهوئی مهر گه
 بوّم هه لداوی سهر او پهرده .
 نهی سوواری چو لییان
 سهری منت بی به قور بان
 له من ده بی به میوان .
 مه یکه گرمه وه لایه
 له شکر خه تهری تیندایه
 زوحم بو تو جانفیدایه .
 ولانغه که ی لئ وه رگرت
 به ته زدهستی و دهست و برد
 ولانغی بو تا قهت کرد
 محهمه دی بو خپوه تی به زئی کرد
 قو لی میوانی ده گرت
 له خپوه تپی وه زور خست .
 لیغه و دوشه گی مه خمهر
 زا خرا نهو به رنهو بهر
 یاقوت و گه نج و گه وه هر

۱- زرگ بروزن برگ میله ایست آهنی و نوک تیز که درویشان با خود بر میدارند .

۲- نک: فرهنگ جمالزاده .

بر چهره اش بحر کت در آمدند
 پسر حیدر بیار آمد
 نمیدانم تا سحر
 خدا چه میکند .

شعره برای خوش آمد گفتن آمد،
 عاشقش شده است، میگوید :
 تو غمت را به باد بده
 مانند فرهاد اذیت کش هستی
 خواب من پدیدار شد
 سینهام را برایت باغ شداد کنم
 تو در آن حکومت کن
 ای جوان غریب
 پای افزارت روی چشمم
 انگبین و نبات بگیر
 هر چه نزد تو مقبول است .
 هر چند که میتوانی
 شرم مکن مهمانی^۲
 هر سخنی که میدانی
 بحکمرانی آنرا بگو
 ای یار جان^۳ جانی .

لهه نیهی کهوتنه هه تهر
 ساکین بی کوزی هه یدهر
 نازانم سبه ینی تا سه حهر
 چده کا بینایه سهر .

ئهوه هات بو به خیر هاتن
 کردنی، شعره عاشقی بووه، ده لئی :
 خه مت تو بده به باد
 عه زیهت کیشی وه ک فرهاد
 من خه ونه کم وه دی ده هات
 سنگمت بو پکه مه باغی شه دداد
 ئه تو تئیدا پکه حو کما ت
 ئه ری لاوی دور ولات
 پینلاوت سهر چاووم هات
 بگره هه نگون^۱ ونه بات
 هه چی مه قبوله له لات .
 هه رچه ندی کی ده توانی
 شهرمی نه که ی میوانی
 هه چی قسی کی ده زانی
 بیکه به حو کم زانی
 ئه ی یاری جانی جانی .

۱- واو در کلمه هه نکون تقریباً مانند U در فرانسه تلفظ میشود کلماتیکه دارای این صدا هستند تعدادشان بسیار محدود است .
 ۲- یعنی مهمان نباید شرم بکند .
 ۳- نک، فرهنگ جمالزاده .

دگمه را باز کرد تاق و جفت
 گل بباد رحمت شکفت
 در و یا قوت بیرون افتادند
 سینه‌ام مانند باغ نمرود
 چون در سرم نشئه پیدا شد .
 قسمتت اینجا آمد
 کارت چیست بمن بسپار
 چشم مانند ماه و ستاره
 چهره‌اش مانند گل کنیره^۱ .
 مانده هستی ماند گیت در رفت
 آموود گلابی بگیر
 خدا خزانه بتو داده است .
 منظور چیست؟ بگو: بیار
 این دگمه را باز کن
 بیا کلید خزانه را بگیر
 خزینه شاه را بشکن
 پایت بر روی چشمم .
 ای مهمان عرب سوار
 بسیار خوش آمدی

دو گمهی تر از اند تاق و جوت
 گول^۲ به پای زه حمت پشکوت
 دهر کهوتن دوز رو یا قوت
 سنگم وهك باغی نمرود
 چون نه شئه‌ی که اللهم بزوت .
 قسمه‌ت هات بو ایره
 کارت چیه و پیتم بسپییره
 چاو وهك مانگ و نه ستیره
 هه نیهی گولی که نیره .
 ماندوی ماندوت حه ساوه
 بگره ههرمی گول^۱ او
 خه زینه خولا به توی داوه .
 مه نزورت چیه؟ بلی: بینه
 نهو دو گمه بتر ازینه
 ها ها چهری خه زینه
 خه زینه‌ی شا بشکینه
 لاقت سهر چاووم هینا .
 نهی میوانی عه زه ب سووار
 به خیر هاتی جار و بار

۱- ههرمی گولای: نوعی است از گلابی . نوع دیگری هم وجود دارد بنام کروسک (با واو مجهول) که دارای پوسته بسیار سختی است از این رو است که کروسک بمعنی سخت هم بکار رفته است .

۲- که نیره: نام گلی است .

له چه ننگ نهو گۆلی مندار
 خودا پینکت بینج کار و بار
 گه بییتو بمکهی رزگار
 روحی من پکهی قوتار
 خهزینه و گه نج بهخه لو ار .
 دو زرو یاقوت ومهر جان
 سهر نه فر از هه تاشان
 یانی زنجیره ی زولقان
 له گه ل شهمامه ی مه مکن
 پاکی له بهر دهستی دان
 فدرمو سهر پشک به میوان!
 زنجیره و توق له گه ل گۆ
 نارنج و سیو و لیمو
 تیر نه ندازی چاوو برو
 دهر ونم پز له بو سو
 لیبان سهر پشک به میوان تو!
 زوتریکه دهست و برد
 روحی خوّم ته سلیمت کرد .
 گاوری مه لعونى دین کورت
 نهوهك قاسید بنیبری
 نهو به اینمه ده وبری
 له شکرمان لی ده ژمیبری

از چنگک این نر مردار
 خدا کار و بارت را درست کند
 اگر چنانکه مرا رستگار کنی
 روح مرا خلاص کنی
 خزینه و گنج به خروار .
 در و یاقوت و مر جان
 سرافراز^۱ تا شاشان^۲
 یعنی زنجیره زلفان
 باشمامه پستانها
 همه در پیش دست او هستند
 بفرما مختار باش ای مهمان!
 زنجیره و طوق با گوی
 نارنج و سیب و لیمو
 تیر اندازی چشم و ابرو
 درونم پر از بوی سوخته
 بین آنها مختار باش ای مهمان!
 زودتر دستبرد (= شتاب) کن
 روح خودم را بتو تسلیم کردم .
 گبر ملعون کوتاه دین
 مبادا قاصد بفرستد
 او از عهدۀ ما برمی آید
 بر ما لشکر شماری میکند .

۱- سرافراز بگفته بیتهخوان نوعی از جواهرات بوده است .

۲- شاشان گویند جواهراتی بوده که شاهان برشانه نصب میکردند و نام دختران هم هست .

نهك كه الله مان هه ئدیرئ .
 دوئ شهو نوستموم به خه تهر
 هاته خه ونم پیغه مبهه
 له دهستی نام یهك گه وهه
 میوان نه که ی دهست به سه
 تو میوانت دئ دولبه
 هه زاری وهك قه زنه فهر
 گوئی پیری بهد نه زهر
 نهو مه لعونی عاقل کهه
 ده یکم به قور بانی سه
 ساکن بی کورئ هه یدهر
 روح له گیانم چۆته دهر
 بۆم بویه آوی که وسهر
 زۆر مان دو بوم له وسه فهر
 چومکه دلم ده سوتا
 قهت شانای بی بۆ گه دا .
 به عومری سو بجان دانای بی زه وال
 نه ستیره ی سه حه ر هاته دهر په ز و بال
 معه زین فهر موی: نه لالا هوئه که بهر
 به تو فیقی هه ق ده هه نده ی داوهر .
 نهوه دیاره زۆزه وزواله

مبادا کله ما را بر اندازد .
 دیشب خفته بودم به «خطر»
 پیغمبر بخوابم آمد
 يك گوهر در دستم نهاد
 مهمان را دست بسر^۱ نکنی
 تو ای دلبر مهمانت می آید
 هزار تن مثل غضنفر
 زر پیر بدنظر
 این ملعون بی عقل
 قربان سرش میکنم
 پسر حیدر بیار آمد
 روح از بدنم در رفته است
 برای من آب کوثر شده ای
 در این سفر بسیار خسته شدم
 چون دلم می سوخت
 هیچگاه شاه برای گدا^۲ لایق نیست .
 بامر سبحان دانای بی زوال
 ستاره سحر پر و بالش بیرون آمد
 مؤذن فرمود: الله اکبر
 بتوفیق حق دهنده داور
 همانا روز است وزلال است

۱ - یعنی در حالیکه می ترسیدم و یا خیال و فکر داشتم .

۲ - دست بسر یعنی اسیر .

۳ - منظور از گدا غضنفر است .

طاوسان چتراندا ختمد بلبلان بنا له آمدند
 اين مه جمال امشب نخفته بود
 اين شيرين اخلاق اين خوش احوال

تاوس چه تريان كرد بولبول به ناله
 نهو شو نه نوستبو نه و ماه جه ماله
 نهو شيرين نه خلاق نهو خوش
 نه حواله

گویی هلاله لطيف و كال است
 سرزنشش مكن صاحب احوال است
 تازه عمرش به چهارده سال رسیده است
 مانند مرغ گرسنه بسيار تيز بال است.
 محمد عاشق است هيچ هوش ندارد
 از كار دنيا هيچ آگهي ندارد
 نميداند دوست و دشمن كيست؟
 اگر آنجا اسبي دیدند
 ومردی چون شیر بیرون آمد
 خبر برای شاه بردند :

ده لبي هه لاله ي شلك و كاله
 سه رزه نيشتمه كه، ساحيب نه حواله
 تازه كه عمر ي له چارده ساله
 وهك تهيري برسي كه ليك تير باله.
 محهمه مد عاشقه، هيچ هو شي نيبه
 هيچ آگاي له عمر ي دنيا به نيبه
 نازاني نه دوست نه دوژمن چيبه !
 نه گهر ديتيان نه سپيك له وانه
 مهردنيك هاته ده رشيري له لانه
 خه بهريان برد بو شا نه وانه:

مردی که دیوانه یامست است
 او را معذوردار ای شاه کارخانه!
 این نادان نابلد بوده است
 امشب در حر مخانه هممان بوده است.
 غضنفر بدون شعره زندگی
 نداشت، وقتیکه این خبر را شنید از غضب
 چشمش از حدقه بیرون پرید
 پرده را بالازد و پرده را درید

کابرایهك شينته مهست و دیوانه
 نه رجو تو مه گره شاهی کارخانه
 نابلهد بووه نهو هيچ نه زانه
 نهو شو میوان بووه له حهره مخانه.
 قه زنه فهر خوبه به بی شعره
 زینده گانی نه بو، ایدی نه گهر وای
 زانی چاوی ده رپه زری له حه یفان !
 په رده ی هه لداوه و په رده ی دادزی

چون سگ پیر زوزه کشید
 شانه و دست خودش را پاره کرد
 مانند ازدها نالید و می غرید
 دانستند که غضنفر باخبر شده
 است، بمحمد اطلاع دادند . شعره
 گفت :

ای پسر نترس که روحمان نجات
 [می] یابد

هیچ از این شمشاد قد مپرس
 چنان دردی بمن حواله کرده ای
 امشب زیسته ام چنان میدانم که صد
 سال عمر کرده ام .

اینک من میروم وباشاه (= غضنفر)
 صحبت میکنم

بامهربانی از او خواهش میکنم
 بلکه اسب ترا باسارت نبرد
 خودت را نکشد و مهلت بدهد .

محمد باو گفت: ای یارخوش جمال
 گریه وزاری مکن با دو چشم کال
 درونم را تلخ و بی حال مکن
 اکنون جنگ و غرش آنرا می بینی .

گفت: نه، دخیل! صدالامان
 بسیار پهلوان است گرزش گران است
 نوع گستم و قهرمان نیست

وه کو پیره سه گ نه زئی وده وه زئی
 سه رشان ودهستی خوئی پاک پچزی
 وه کوهه زدیها نالی وده خوژی .
 نهوه زانیان قهز نه فهر زانیویه ،
 محهمه دیان سهر حیساب کرد، شه عره
 کوتی :

کوړه نه ترسی نه گهر زو حمان
 نه جاتی بیی

هیچ مه پرسه له و قده شمشاله
 ده ردینکی وه هات کردوم حه واله
 نهو شو که ژیی اووم وه ده زانم سدت
 ساله .

نهوه من ده چم پیش ونه قلی شا

به می پیره بانی لئی ده که م تکا
 به لکو به یه خسیر و لآغه که ت نه با
 بوخوت نه کوژی و مؤله ت بت بدا .
 محهمه دپنی گوت: یاری شه ننگ جه مال

مه گری مه باری به دو چاوی کال
 ده رونم مه که به ته لخ و بی حال
 ایستا ده بینی جه ننگ و گاله کال .

نا کوتی ده غیلت سدت نه لئهمانه
 زور پاله وانه، گورزی گرانه
 نه گوسته همه، نه قاره مانه

مهرده وهك زوسته می زه مانه .

شعره کوتی: لیبی گه زئی. محهممه
هاته ده ری، له پیش ولاغه که ی
زاوه ستا . شعره و گولندام هر
تکیان موسولمان ببون ، به
پیر یوه هاتن .

هازه ی کر مه کان به ندی بهر به نه
به میهره بان ی و به زرده خه نه :
بو واعیجزی آرامی دلانه ،
بو چقه وماوه لهو ده ور ومه کانه ؟

باز نایشی له سه ره نه زولفانه
له وه ده پرسی فه قیر میوانه .
من له گه ل تو مه شاهی جیهانگیر
زیگیای بزر کردوو هاتوو فه قیر

بیادهسته لات و مندال و ژیر
به منی به خشه تو نه یکه ی ده زگیر .
کوتی: جا بوها تو هاته کن نیر کسی
خاو

مرد است مانند رستم زمان .
شعره گفت: اورا بحال خود بگذار .
محمد بیرون آمد، پیش اسبش ایستاد .
شعره و گلندام هر دو مسلمان شده
بودند به پیشوازش آمدند .

صدای کر مکها^۱ و بند بر بنه^۲
بامهر بان ی و بالبخند
آرام دلها چرا عاجز هستی
مگر در این دور و مکان چه اتفاق
افتاده ؟

باز بر این زلفان نمی نشیند
از این میپرسی بیچاره مهمان است .
ای شاه جهانگیر با تو هستم
این بیچاره راه را گم کرده، [اینجا]
آمده است

بی اختیار و خردسال و مؤدب است
اورا بمن ببخش، دستگیرش مکن .
گفت: چرا نزد نر گس خام^۳ آمده
است

۱- کر مک ؛ از زیورآلات است .

۲- بر بنه: بفتح اول وسوم و چهارم و سکون راء از زیورآلات است تحت اللفظی سینه بند
معنی میدهد شاید آنرا به سینه می بسته اند .

۳- نر گس خام منظور شعره است

مه گه نه یدیبون خپوه تی هه لندراو

حهوسهت خپوه تی بدرپا کراو

قه ندو هه نگون، خووان حازر کراو

گولآو و نه بات له گه ل سه هؤلآو

بو له کوئی میوان ده بن مهرد هه تا کو

پییاو ؟

ده پی که لله ی سه ری بییه ن مر خانه

ئه وه شپته، شپت و دیوانه

پییاو میوان ده پی له حه ره مخانه ؟

گه لیک ده پازان شه عره و گولندام

به له بزى شیرین زور به خوش که لام

ئه وه توژه بو هیچ جووایی نه دان:

پچن بانگی که ن ئه و شپتی عوام

چکاریه، بایته لام .

شه عره که زاوه به دلی پز خه مه وه،

وه خته له تاو محه مه مه د دلی بتوقی .

ئه گه ر که زاوه وه ردو کی بالته ز :

عه ریزم نه که ی جه ننگ و جوداوشه ز

نهم که ی مالویران دلبر یندارم

به زمانی خوش پیک بینه کارم

مگر خیمه های برافراشته رانیده

بود ؟

هفت صد خیمه برپا شده

قند وانگین و خوان حاضر شده

گلاب و نبات با آب یخ

مردان در کجا مهمان میشوند ؟

باید مرغان کاسه سرش را ببرند

این دیوانه و مجنون است

مرد در حر مخانه مهمان میشود ؟

شعره و گندام بسیار التماس میگردند

بالفظ شیرین با کلام خوش

غضنفر بر آشفت آنان را جواب نداد

بروید این دیوانه عوام را صدا کنید

چکاره است؟ پیش من بیاید

شعره بادل پرغم بر گشت، نزدیک

است از برای محمد دلش بتر کند .

اگر وردوك^۱ بال تر بر گشت

عزیزم جنگ و جدال و شرمکن

مرا خانه خراب نکنی دلم مجروح است

بازبان خوش برای من کار را درست کن

۱- وردوك : بفتح اول و سکون دوم و واو مجهول مرغی است که روی آبها می نشیند

شبه مرغابی ولی از آن کوچکتر است ضمناً هم باید گفت این کلمه با اردک شباهت لفظی دارد .

بومیوان را گرتن من خه تا بارم .
 نه مامه حزی ره زای خو لامه ده آزارم .
 عیلاجی نا کرئی گه بری به یداغ دار
 له دوای سووار ده بن نه وه هزاره هزار
 ههموی مه علونن خوین زین کوفتار
 به زه هری هه لا خووم ده کهم قوتار
 باله و دنیا به روح پکه م زرگار

به ده ست قه ز نه فخر نه بم گرفتار .
 نه وه محهممه هات .

لینی مؤژ بووه به توندی و به تیشیه :

عه سل و نه سه بت چیه

باب و با پیرت کییه

نه ی سوواره که ی چون دییه

نه من نه تووم نه دییه

بوخوت نه کرد معاریفیه ؟

نه ری نه بله ی هیچ نه زان

خوینت ده ریژمه مه میدان

پییم بللی نام و نیشان .

کوتی: له گه ل توومه جووانمیره

من ده لییم تو گوژ بدیره

بخاطر نگهداری مهمان من متهم
 محض رضای خدا مرا آزار مده .
 علاج پذیر نیست گبر بیداغدار
 در پی او هزارهزار سوار میشوند
 همه ملعونند خون ریزند کفتار
 با زهر هلاهل خودم را میکشم
 تا در این دنیا روح خودم را خلاص
 کنم

بدست غضنفر گرفتار نشوم .

محمد آمد .

به تندی و تیزی باو نگاه کرد

اصل و نسبت چیست ؟

پدر و بابات کیست ؟

ای سوار جندی

من ترا ندیدم

چرا خودت را معرفی نکردی ؟

ای ابله نادان

خونت را در میدان میریزم

نام و نشان خودت را بمن بگو .

گفت: باتو هستم ای جوانمرد

من میگویم تو گوش بدار

۱ - کلمه جندی (بضم اول و سکون دوم) که اغلب در بیتها دیده میشود بمعنی دلیر و شجاع، نیرومند و چالاک است در مم وزین نیز (چاپ آقای ایوبیان) آمده است . جندی در عربی بمعنی سپاهی است .

اصلم عرب زیر^۱ است
 قسمت مرا اینجا آورده
 مرا به قسمت بسیار .
 شعره گفت : بیچاره است او را
 مکش رهاش کن .
 گفت : برو گیر (= معطل) مشو
 اسب و شمشیر را بر جای بگذار
 تقصیر گلندام است
 میگوید: تو او را اسیر مکن
 او را مکش بدبخت و فقیر است .
 محمد گفت: بگذار من گدا باشم و
 تو پادشاه باشی
 پیش من چنین حرفی مزن
 بی اسب و شمشیر بخانه بر نمیگردم
 هزار سال پند و مستخره میجوم
 بچه‌ها مرا ریشخند بکنند
 زن و بچه بمن بخندند
 بر من احوال را تلخ مکن
 بزرگ باش ای درّ لعل
 خاطر دلبر چشم‌میشی^۲ را بگیر
 بخت و اقبالت نشکند
 بردشمن زال (= غالب) باشی .

عہ سلم عہڑہ بی ژیرہ
 قیسمت ہیناومیہ اڑہ
 بہ قیسمتیم بسپیرہ .
 شعرہ کوتی: فقیرہ، مہیکوڑہ و
 ولنی گہڑی .
 کوتی، بڑو وہ بہ گیر
 بہ جی بیلہ ٹہسپ و شیر
 لہ گولندامدہ کہم (= دہ گرم) تہ خسیر
 دہ لئی : تو مہیکہ ایخسیر
 مہیکوڑہ بہد بہخت و فقیر .
 محہ مہد کوتی : بامن گہدابم تو
 بلئی شام
 قسہی و امہ کہ لہلام .
 آخر بی ٹہسپ و شیر ناچمہ مال
 دہ بمہ کوینہی ہزار سال
 گہ پم بی بدہن کوڑ و کال
 پیپکہ نن ژن و مندال
 لئیم تہلخ مہ کہ ٹہحوال
 بزور گ بہ (= بیہ) دوڑی لال
 بیکہ بہ خاتری چاو کال
 نہت شکئی بہخت و ایقبال
 بہسہر دوڑمن دا بی زال .

۱ - کلمہ زیر کہ کردیش ژیر (با یاء مجہول) میباشد ظاہراً فقط محض قافیہ بکار رفتہ است.

۲ - منظورش شعرہ است .

کوتی: ئەهێ شێتی هیچ نەزانە
 چومکی هاتیه حەرەمخانە
 بزۆ دەتکەم بێ گییانە .
 محەممەد رۆقی هەستا، کوتی :
 کافری دین نامو حکەم
 لێت حەرەم دە کەم حەرەم
 نات هێلەم بەزۆر و کەم
 کەمە نەت لەمەلی دە خەم
 حەرەمت بۆ خۆم دە بەم .
 کافری دین نادیارە
 نکا ناگری ئەوجارە .
 یەک محەممەد یەک بێ پیر
 قسەیان نە بو یە کتر گیر
 لێک بێند دە بون بە شیر .
 کافر ئە گەر وای زانی
 گورزی سێ سەت باتمانی
 دای هێنا بۆ تێوشانی
 خۆی ئەسپارد بە سو بجان

گفت: ای دیوانه نادان
 چون بحرمانه آمدی
 برو ترا بیجان میکنم .
 محمد بر آشت و گفت :
 ای کافر دین نامحکم
 حرم را بر تو حرام میکنم
 بیش و کم ترا نمیگذارم
 بگردنت کمند می افکنم
 حرمت را برای خودم میبرم .
 ای کافر دین نامعلوم
 خواهش و تمنا قبول نمیکنی .
 محمد و غضنفر بی ایمان
 سخنشان باهم نگرفت
 باشمشیر بمبارزه برخاستند .
 کافر وقتیکه چنین دید
 گرز سید باتمانی را
 بمیان شانهای محمد فرود آورد
 محمد خود را به سبحان سپرد